

بررسی زبان نگاه در شعر فارسی

احمد گلی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، آذربایجان

راضیه زاهدی^۱

چکیده

زبان نگاه، زبانی رمزی و اشاره‌ای میان انسان‌هاست که در شرایط مختلف، با حرکات و سکنتات چشم، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. چشم‌ها، بهترین دریچه قلب افراد هستند؛ چون به کمک آن‌ها، می‌توان بسیاری از مفاهیم و احساساتی را که هیچ‌گاه نمی‌توان با زبان، آن‌ها را به درستی منتقل کرد، به طرف مقابل انتقال داد. در دنیای شاعران، ارتباط عاشقان واقعی در بیشتر مواقع با همین زبان صورت می‌گیرد. در واقع، با اشتعال شعله عشق در دل آن‌ها، زبان گفتار، قدرت خود را در گویایی، به چشم‌ها می‌دهد. ارتباط عمیق والدین با فرزندان نیز اغلب از طریق ارتباط چشمی صورت می‌گیرد. هم‌چنین افراد ناشنوا که از نعمت زبان گفتار محروم هستند، می‌توانند در کنار استفاده از انگشتان برای تفهیم منظور خود به دیگران، از زبان نگاه نیز یاری بگیرند. در واقع، زبان نگاه می‌تواند زبان بی‌زبانی آن‌ها باشد و موجب تسهیل ارتباط با افراد عادی جامعه گردد. این مقاله به بررسی و تبیین اهمیت زبان نگاه، در روابط مختلف اجتماعی و همچنین دلایل برتری آن بر زبان گفتار می‌پردازد. گفتنی است که این بررسی، بیشتر بر مبنای متون نظم فارسی صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

نگاه، زبان نگاه، چشم، عاشق و معشوق

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، آذربایجان. zahedi_r89@yahoo.com

مقدمه

انسان از جمله پیچیده‌ترین مخلوقات خداوند است که با تمام وجوه مشترکی که با سایر موجودات دارد، بنا بر خواست خداوند، تفاوت‌ها و توانایی‌های بسیاری نسبت به آن‌ها دارد. بر اساس برخی آیات قرآن، چون آیه ۷۰ سوره اسراء که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»، خداوند شخصیت موجودی را ترسیم می‌کند که مورد کرامت و تفضیل الهی قرار گرفته و بر دریا و خشکی تسلط یافته است، طیبات در اختیار او قرار گرفته و بر بسیاری از کائنات برتری یافته است.

انسان یک موجود اجتماعی است و از مهم‌ترین نیازهای انسان، برقراری ارتباط با هم‌نوعان و انتقال مفاهیم مورد نظر خود به دیگران است و زبان مهم‌ترین ابزار ارتباطی او محسوب می‌شود که خداوند با اختصاص آن برای انسان، این موجود دویا را از سایر آفریده‌های خود در روی زمین متمایز نموده است. ولی آنچه مسلم است این است که انسان، بدون استفاده از زبان گفتار نیز می‌تواند مفاهیم مورد نظر خود را با ابزار دیگری بیان کند، بی‌آن‌که کسی بتواند بر آن ایرادی بگیرد. چنان‌چه انسان‌های نخستین برای برقراری ارتباط با یکدیگر از علائمی چون روشن نمودن آتش که مفهوم خبر رسانی به اهل قبیله را داشت، استفاده می‌کردند. هم‌چنین از زبان‌های ناملفوظ نزدیک به زبان نوشتار، می‌توان از تصویرنگاری انسان‌های اولیه نام برد. با این‌که این نقاشی‌های باقی‌مانده از آن‌ها بسیار ابتدایی هستند، در عین حال می‌توانند مبین احساساتی باشند. ارتباط آن‌ها اغلب به وسیله همین نقاشی‌ها و برخی حرکات و اشارات و علائم صورت می‌گرفت. (زمرّدیان، ۱۳۴۹: ۷۵۱-۷۶۳)

برهمن اساس است که روانشناسان، ارتباطات انسانی را به دو بخش کلامی و غیر کلامی تقسیم می‌کنند و در این ارتباطات، نقش رفتارهای غیر کلامی را بسیار پررنگ‌تر از رفتارهای کلامی معرفی می‌کنند. (پیز، ۱۳۸۹: ۱-۲)

انسان‌ها علاوه بر این‌که می‌توانند با به کارگیری کلمه‌ها و جمله‌ها، احساسات و نیت درونی خود را بیان کنند و دیگران را از آن آگاه سازند، می‌توانند خواسته یا ناخواسته در فضاهای ساکت و خاموش، تنها با زبان حرکات بدن و اجزای آن به خوبی احساسی را انتقال دهند یا معنای کلامی را تغییر دهند.

اشارات و حرکات بدن، در کنار هم، به شکل جملات خود را نمایان می‌سازند و احساسات یا رفتارهای حقیقی یک فرد را مشخص می‌کنند. هر اشاره بدن مانند یک کلمه جداگانه است و هر کلمه شاید دارای چندین معنی متفاوت باشد. تنها با قرار دادن کلمه در میان یک جمله می‌توان معنی آن را به طور کامل درک نمود بنابراین فردی را می‌توان هوشیار نامید که بتواند جملات غیر کلامی را تعبیر کرده و آن‌ها را به خوبی با جملات کلامی یک فرد تطبیق دهد. علاوه بر در نظر گرفتن مجموع اشارات بدن و تطبیق آن با کلام، تمامی حرکات باید در موقعیت رویداد خود در نظر گرفته شوند. (پیز، ۱۳۸۹: ۹-۱۱)

علاوه بر این‌ها، زبان بدن، گاه کلماتی دارد که همچون شبه جمله‌ها عمل می‌کنند و به تنهایی می‌توانند مفاهیم بسیاری را برای اطرافیان القا کنند. از جمله این شبه جمله‌ها، زبان چشم و نگاه است که اغلب برای انتقال مفاهیم، نیازی به یاری کلمات دیگر ندارد. روانشناسان به این جنبه از زبان بدن توجه خاصی نشان داده‌اند و به نقش زبان نگاه و ارتباط چشمی، در برقراری و استحکام بسیاری از روابط اجتماعی اهمیت ویژه‌ای قائل شده‌اند.

چشم‌ها از جمله پیچیده‌ترین دستگاه‌هایی است که خداوند در اختیار آفریده‌های خود قرار داده است. چشم آدمی، علاوه بر این‌که ابزاری است برای تماشای دنیای اطراف، منبع مطمئنی است برای ظهور باطن و نمایش درون. چنان‌که گفته می‌شود، چشم، آیینۀ تمام‌نمای حقیقت وجود آدمی است و از حالات مختلف روان حکایت می‌کند. عشق و محبت در چشم‌ها برق می‌زند. میزان شجاعت و جسارت، خشم و نفرت و ضعف و سستی افراد، از چشمانشان مشخص می‌شود.

که نماینده سستی و زبونی است نگاه که فرستاده فرّ و هنر و تاب و توان
(رعدی، ۱۳۶۴: ۱۳)

انسان‌ها همواره از نحوه نگاه افراد تصاویر مهمی از نیت، شخصیت و میزان صداقت آنها، در ذهن خود می‌سازند. اگرچه برای این تعبیرات شواهد علمی خاصی وجود ندارد، ولی بدون شک، اهمیت زبان نگاه، در گفتار بی‌صدا، بسیار زیاد است؛ حضرت علی علیه السلام در غررالحکم می‌فرماید: «العُیُونُ طلائعُ القُلُوبِ: چشم‌ها، دیده‌بان دل‌هایند.» (علی علیه السلام، ۱۳۷۷: ج ۲: ۴۸۰).

هر نگاهی برای القای مفهوم خاصی به کار می‌رود:
هر نگاهی از پی کاریست بر حال کسی عشق می‌داند نکو آداب کار خویش را
(وحشی بافقی، ۱۳۶۶: ۸)

بر اساس متون نظم فارسی، این زبان، برای انسان‌های عاشق و عارف، همواره گویاتر از زبان گفتار است:
پیش ما کز هر نگاهی پی به مضمونی می‌بریم از لب گویای خوبان، چشم گویا بهتر است
(صائب، ۱۳۷۱: ۴۹۸/۲)

البته درک این زبان از عهده هر کسی بر نمی‌آید و شاعران فهم آن را تنها مختص صاحب‌نظران می‌دانند:
از نگاه تو چه یابند پریشان سخنان؟ این زبانی است که صاحب‌نظران می‌دانند
(صائب، ۱۳۶۷: ۱۷۱۳/۴)

چنانچه خجندی نیز اشاره می‌کند که بهترین راه ارتباطی با صاحب‌نظران، چشم و غمزه است و برای این کار نیازی به گفتگوی زبانی نیست:

حاجت به گفت نیست ترا چشم و غمزه ایست گر می‌کنی بمردم صاحب‌نظر سخن
(خجندی، ۱۳۷۵: ۳۲۳)

از جمله دلایل مهمی که نگاه خاموش و بی‌زبان را گویا می‌کند، عشق و محبتی است که در دل افراد نهفته است:
ز مشتاقان اگر تاب سخن بردی نمیدانی محبت میکند گویا نگاه بی‌زبانی را
(لاهوری، ۱۳۷۳: ۱۳۲)

مردمان نیز توانند سخن گفت به چشم گر سپارند ره مهر همواره همگان
(رعدی، ۱۳۶۴: ۱۴)

شکل‌گیری و استحکام بسیاری از پیوندهای اجتماعی، عاطفی و عاشقی، مادری و فرزندی و... بر پایه همین نگاه صورت می‌گیرد. نگاه حتی زبانی برای انسان‌های بی‌زبان محسوب می‌شود. بررسی برخی از این پیوندها و تعدادی از کارکردهای مهم نگاه، می‌تواند، حداقل گوشه‌ای از قدرت فراموش شده چشم و نگاه را برای ما یادآوری کند.

نگاه و پیوندها

در جامعه کنونی که از آن با عنوان «عصر ارتباطات» یاد می‌شود، بخش اعظم زندگی ما در ارتباط با دیگران سپری می‌شود. هم‌چنان که اشاره شد، کارشناسان این نوع ارتباطات را به دو بخش کلامی و غیر کلامی تقسیم کرده‌اند. ارتباط کلامی هم‌چنان که از نام آن پیداست، بیشتر از طریق گفتار و نوع کلماتی که استفاده می‌کنیم، شکل می‌گیرد و واژه‌ها در انتقال تفکرات و احساسات ما نقش مهمی را ایفا می‌کنند، ولی این فقط بخشی از نحوه ارتباط ما با دیگران را سازمان می‌دهد. در حقیقت بخش اعظم مفاهیم مورد نظر ما از طریق رفتار یا ارتباط غیر کلامی، منتقل می‌گردد. «اغلب پژوهشگران کلاً بر این عقیده‌اند که ارتباط

کلامی عمدتاً جهت تبادل اطلاعات مورد استفاده قرار می‌گیرد حال آنکه ارتباط غیر کلامی جهت تبادل حالات میان - فردی و در برخی موارد به عنوان بدلی برای پیام‌های غیر کلامی به کار گرفته می‌شود. (پیز، ۱۳۸۹: ۲) تا جایی که «یکی از این پژوهشگران به نام آلبرت مهربان به این نتیجه رسیده است که تأثیر کلی یک پیام، ۷ درصد کلامی (فقط به صورت کلام) و ۳۸ درصد صوتی (شامل تن صدا، نوسان صدا، و دیگر عوامل صوتی) و ۵۵ درصد غیر کلامی است.» (همان)

توجه به این نوع از رفتارها در دوره‌های قبل بسیار کم و سطحی بوده است. این مبحث در حوزه جامعه‌شناسی، تقریباً مبحث جدیدی است؛ چنانچه آلن پیز می‌گوید: با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، شاهد پیدایش نوعی جامعه‌شناسی جدید، به نام جامعه‌شناسی غیر کلامی هستیم. او از این مسئله اظهار شگفتی کرده است که در طی یک میلیون سال تکامل انسان، جنبه‌های غیر کلامی ارتباطات، فقط از دهه ۱۹۶۰ مورد مطالعه قرار گرفته است. (همان، ص ۱) در حوزه روانشناسی نیز در دوره اخیر به این مبحث توجه بسیاری شده است. بررسی بخشی از ادبیات منظوم فارسی در ادوار مختلف، نیز نشان می‌دهد که توجه به این امر، در دو سه قرن اخیر به ویژه در دوره معاصر نسبت به دوره‌های قبل بسیار زیاد بوده است. همه این‌ها حکایت از این دارند که روابط انسانی از مرحله ابتدایی خود عبور کرده و وارد مرحله جدیدی شده است؛ مرحله‌ای که در آن کلمات و واژه‌ها دیگر نمی‌توانند به تنهایی پاسخگو باشند و در آن توجه به رفتارهای غیر کلامی، در کنار ارتباطات کلامی، امری ضروری به شمار می‌رود.

از میان آن‌ها ارتباط چشمی از مهم‌ترین ابزار در روابط غیر کلامی محسوب می‌شود. این بیشتر به علت صداقتی است که در درون چشم‌ها حاکم است و موجب جلب اعتماد طرف مقابل می‌گردد. اهمیت زبان نگاه در دوره‌های قبل نیز، برای انسان‌ها، به ویژه برای شاعران امری روشن بوده است تا جایی که صائب فهم آن را برای خود یک امتیاز می‌داند:

میان اهل نظر امتیاز من صائب همین بس است که فهمیده‌ام زبان نگاه
(صائب، ۱۳۷۰، ۶/۳۲۱۱)

بی‌زبانی و نگاه

افراد ناشنوا که به خاطر مشکل شنوایی خود از قدرت تکلم نیز بهره‌چندانی نمی‌برند، همین امر آن‌ها را از داشتن روابط عادی با اطرافیان محروم می‌سازد. این گروه در القای مفاهیم مورد نظر خود به افراد هم‌سان خویش، با مشکل چندانی برخورد نمی‌کنند:

گفتگوی خامشان را ترجمان در کار نیست لال می‌فهمد به آسانی زبان لال را
(صائب، ۱۳۶۴: ۵۸/۱)

آن‌ها می‌توانند به جای زبان، برای برقراری ارتباط، به کمک انگشتان خود حرف بزنند، ولی با انگشتان خود تنها با کسانی می‌توانند ارتباط داشته باشند که آن‌ها هم قبلاً این زبان را به نحوی آموخته باشند. ولی این افراد تعدادشان محدود است و اغلب شامل افرادی چون مربی‌ها، پدر و مادر، خواهر و برادر و دوستان هم‌سازان می‌باشند. این زبان مشکل آن‌ها را بیشتر در محیط خانواده و مدرسه حل می‌کند. آن‌ها وقتی که وارد جامعه اجتماعی می‌شوند، چون همه با زبان انگشت آشنایی ندارند، در روابط اجتماعی خود دچار مشکل می‌شوند. اگرچه آن‌ها نمی‌توانند این احساس خود را به زبان بیاورند، ولی عمق نگاه آن‌ها این ناراحتی را فریاد می‌زند. محمد قهرمان که روز و شب با پسر ناشنواش - روزبه قهرمان - به سر برده، دشواری درک دنیای ناشنویان را به خوبی فهمیده و با الفاظی مناسب و ردیف «ما را که می‌شناسد؟» طرحی خوب از دنیای بی‌زبانان به دست داده است:

بی‌گوش و بی‌زبانیم، ما را که می‌شناسد؟ گمنام و بی‌نشانیم، ما را که می‌شناسد؟
دستان ما به جنبش، دارند گفتگوها گویای بی‌زبانیم، ما را که می‌شناسد؟
بدرود گوش گفته، با چشم خود شفته برعکس دیگرانیم، ما را که می‌شناسد؟

قفل اشاره‌ها را، ما از نگه کلیدیم چشم اشاره دانیم، ما را که می‌شناسد؟..
(صائب، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۰)

درست است که آن‌ها از نعمت گوش و زبان محرومند، ولی در مقابل، خداوند چشمی به آن‌ها عطا کرده است که با آن هم بتوانند بشنوند (بدرود گوش گفته، با چشم خود شفته)، هم حرف بزنند و هم ببینند. چشم آن‌ها زبان بی‌زبانی آن‌هاست. چنان‌که قیصر امین‌پور، در یکی از نوشته‌های خود در کتاب گفتگوهای بی‌گفتگو^۱، خطاب به خواهر ناشنوی خود، می‌نویسد: «... من می‌گویم شاید روزی که خدا تکلم را آفرید و بین مردم تقسیم کرد، پرتو تکلم، به جای زبان، به چشم تو رسید. هر چه هست، جای دوری نرفته، چشم‌های تو جبران همه چیز است. چراغ‌های جشن پرشکوه چشم‌های تو، جای هر کمبودی را پر می‌کند. تو انگار پیش از خلقت، در خلوت خاموشی خدا به دنیا آمده‌ای. در دنیای تو، هیچ صدایی نیست، حتی صدای برگی که بر برگی بیفتد. الفبای نگاه تو ساده است. دستور زبان نگاه تو را باید فرشتگان تدوین کنند و به مردم بیاموزند...».

(ertebati.blogfa.com/cat-30.aspx)

رحماندوست هم که بیشتر کار او در حوزه شعر کودکان و نوجوانان است و به عنوان شاعر کودک شناخته شده است، و به طبع با دنیای کودکان آشنایی زیادی دارد، از کودکان ناشنوا هم غافل نبوده است و در توصیف نگاه‌های گویای این کودکان، شعر زیبایی با عنوان «با زبان بی‌زبانی» - البته به زبان کودکان - سروده است که نشان از درک عمیق او از دنیای این بچه‌ها دارد:

حرف من را تو خوب می‌فهمی خودت اما همیشه خاموشی
تا که حرف تو را بفهمم من با تمام وجود می‌کوشی
گاه حرف دل بزرگت را مبهم و پاره پاره می‌گویی
گاه با دست و چهره و چشمت با زبان اشاره می‌گویی
تو گمان می‌کنی که تنهایی من زبان تو را نمی‌دانم
از کتاب نگاه و رفتارت حرفهای تو را نمی‌خوانم
تو گمان می‌کنی که حرفت را هیچ کس جز خدا نمی‌داند
حرفهای تو را در این دنیا دوست یا آشنا نمی‌فهمد
نه چنین نیست، که من حتی «آخ و آه» تو، خوب می‌فهمم
به خدا من تمام حرف تو را از نگاه تو خوب می‌فهمم
بر زبان نگاه خاموشت رازهای نهفته بسیار است
در دل آسمان چشمانت حرفهای نگفته بسیار است
(رحماندوست، ۱۳۸۰: ۱۹-۲۱)

ناشنوایان با نگاه‌های گویای خود، بدون استفاده از زبان، می‌توانند گویای اسراری باشند که آن‌ها را با هیچ زبانی نمی‌توان توصیف کرد. این جنبه از دنیای ناشنوایان نیز نمود خاصی در شعر شاعران دارد. البته قابل ذکر است که اغلب شاعرانی که توانسته‌اند دنیای ناشنوایان را به زیباترین نحو شعر کنند، یکی از نزدیکترین افراد زندگی آن‌ها، با چنین مشکلی دست و پنجه نرم کرده است. این شاعران، با تمام وجود، نوع زندگی، نوع ارتباطات و نوع مشکلات چنین افرادی را از نزدیک درک کرده‌اند، از

۱ کتاب گفتگوهای بی‌گفتگو، یکی از آثار منشور قیصر امین‌پور است که در سال ۱۳۷۰ توسط انجمن ناشنوایان چاپ گردیده و بعد از آن، دیگر تجدید چاپی نداشته است؛ برای همین متأسفانه، با وجود همه تلاش‌ها، در این مقاله، امکان استفاده از اصل کتاب مقدور نشد.

این رو می‌توان گفت: رمز موفقیت آن‌ها در سرودن اشعاری که هر خواننده‌ای با خواندن آن در خود، نوعی احساس همزادپنداری می‌کند، همین است. رعدی آذرخشی هم از جمله همین شاعران است. بیشتر شهرت رعدی به خاطر چکامه‌ای است که همه، آن را با عنوان «نگاه» می‌شناسند. او این چکامه را برای برادر بی‌زبان خود سروده است. برادری که مادرش در حسرت شنیدن لفظ «مادر» از زبان او، چشم از جهان بست. رعدی قصیده‌ی زیبایی خود را با توصیف نگاه‌های رمزآلود و رازآلود برادر ناشنوی خود آغاز می‌کند:

من ندانم به نگاه تو چه راز است نهران
که مر آن راز توان دیدن و گفتن نتوان
که شنیدست نهانی که درآید در چشم
یا که دیده است پدیدگی که نیاید به زبان
یک جهان راز درآمیخته داری به نگاه
در دو چشم تو فرو خفته مگر راز جهان
چو به سویم نگری لرزم و با خود گویم
که جهانی است پر از راز به سویم نگران
بس که در راز جهان خیره فرو ماندستم
شوم از دیدن همراز جهان سرگردان...
(رعدی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲)

رعدی از چشمی سخن می‌گوید که تمام رازهای جهان را در خود نهفته است و از آن با تعبیر «همراز جهان» یاد می‌کند. گویی خداوند در زمان خلقت آن‌ها، تمام اسرار هستی را برای آن‌ها فاش کرده و در مقابل این موهبتش، زبان آن‌ها را بی‌زبان کرده است، تا مبادا اسرار او را برای کسی هویدا کنند، برای همین است که رعدی با تماشای چشمان او لرزه به اندامش می‌افتد و از توصیف چشمان رازآلود او زبان را قاصر می‌داند.

ارتباط چشمی در زندگی افراد ناشنوا، برای برقراری روابط اجتماعی و عاطفی، از اهمیت والایی برخوردار است و به-کارگیری زبان نگاه در کنار زبان انگشتان موجب تسهیل ارتباط آنان در جامعه شده و موجبات آشتی آنها را با جامعه فراهم می‌سازد، به شرطی که مردم جامعه نیز به جایگاه والای ارتباط غیر کلامی و به خصوص ارتباط چشمی در تعاملات خود پی ببرند و از قدرت چشم‌های خود غافل نشوند. از آنجایی که در حوزه یادگیری نیز، بیشترین بخش آموخته‌ها از طریق چشم و قوه‌ی بینایی صورت می‌گیرد، افراد ناشنوا هم که قدرت شنیداری ندارند، از چشم‌های خود به جای گوش استفاده می‌کنند و با لب‌خوانی پی به صحبت دیگران می‌برند. بنابراین چشم و نگاه در تعلیم و تعلم آن‌ها مرکز ثقل یادگیری محسوب می‌شود، چرا که آن‌ها با چشم‌هایشان هم می‌بینند، هم می‌شنوند و هم حرف می‌زنند. به همین دلیل است که رعدی در پایان چکامه‌ی خود آرزوی روزی را می‌کند که نگاه بر تخت سخن بنشیند و برای زبان نگاه دستور زبانی نوشته شود تا همچون شاهنامه در میان مردم جاویدان باشد تا همه و از جمله بی‌زبانان بتوانند با کمک آن ناگفته‌های دل خود را به دیگران بفهمانند:

... من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی
که پراکنده شود کاخ سخن را «بنیان»
به نگاهی همه گویند بهم راز درون
واندر آن روز رسد روز سخن را پایان
به نگه نامه نویسند و بخوانند سرود
هم بخندند و بگریند و بر آرند فغان
بنگارند نشانهای نگه در دفتر
تا نگهنامه چو شهنامه شود جاویدان!...
خواهم آن روز که نگه جای سخن گیرد و من
دیده را بر شده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود
گیرم و گویم: هان داد دل خود بستان
به نگه باز نما هر چه در اندیشه تست
چو زبان نگهت هست بزیر فرمان
ایکه از گوش و زبان ناشنوا بودی و گنگ
زندگی نو کن و بستان ز گذشته تاوان

با نگه بشنو برخوان و بسنج و بشناس سخن و نامه و داد و ستم و سود و زیان
 نام مادر بنگاهی بر و شادم کن از آنک مرد با انده خامشیت آن شادروان
 گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا بد گهر مادر گیتی نفروشد ارزان!
 (رعدی، ۱۳۶۴: ۱۴-۱۵)

پیوندهای عاطفی و عاشقی

«إِنَّ الْمَوَدَّةَ يُعْبَرُ عَنْهَا اللِّسَانُ وَعَنِ الْمَحَبَّةِ الْعَيْنَانِ: برآستی که دوستی را زبان اظهار کند و محبت را چشمان.» (علی علیه السلام، ۱۳۷۷: ۱/۲۱۷).

پیوندهای عاشقانه از جمله پیوندهایی هستند که زبان نگاه به راحتی می‌تواند در آن جولان کند و قدرت فوق‌العاده خود را به معرض نمایش بگذارد. «چشم‌ها در روابط عاشقانه بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ ... چنانچه زنی عاشق مردی باشد، مردمک‌های چشمش بزرگ می‌شوند و مرد بدون اینکه متوجه باشد به درستی پی به راز زن می‌برد از این جهت، ملاقات‌های رمانتیک و عاشقانه اغلب در مکان‌های کم نور برنامه‌ریزی می‌شوند تا موجب بزرگ شدن مردمک‌ها شود. عشاق جوان که عمیقاً به چشم یکدیگر نگاه می‌کنند، ناآگاهانه به دنبال انبساط مردمکها می‌باشند و هر یک از انبساط چشم دیگری هیجان‌زده می‌شوند.» (پیز، ۱۳۸۹: ص ۱۱۲-۱۱۳) در کتاب‌های منظوم فارسی نیز، بیشترین جولان نگاه، در میان اشعار عاشقانه به چشم می‌خورد.

به هوش باش که دیوانگان وادی عشق غزال را به کمند نگاه می‌گیرند
 (صائب، ۱۳۶۷: ۴/۱۸۸۶)

در روابط عاشقانه، زبان نگاه، اغلب با صدایی رساتر و بلندتر از زبان کلام صحبت می‌کند. اصل عشق هم در این است که زبان گفتار را از کار بیندازد و زبان بی‌زبانی را فعال کند:

گر چه تفسیر زبان روشن‌گرسر لیک، عشق بی‌زبان روشن‌ترست
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۳۱)

دل باخته‌ای را که به هر عضو زبانی است خاموش‌تر از جمله زبان‌هاش زبان است
 (فائق مقام، ۱۳۶۶: ۲۳)

موسیقی چشم تو گویاترست از لب پر ناله و آواز من
 وه که تو هم گر بتوانی شنید زین نگه نغمه‌سرا راز من
 (ابتهاج، ۱۳۸۹: ۳۱)

گاه افراد عشق خود را به کسی، با صراحت به زبان می‌آورند، ولی در بیشتر مواقع - البته با توجه به فرهنگ جوامع مختلف - وقتی عشق در دل‌ها حاکم می‌شود، به همراه آن، نوعی شرم و حیا بر سر راه زبان سدّی شده و مانع از اظهار زبانی این احساس می‌گردد؛ این سد، عاشق را دچار دغدغه می‌کند. و تنها چشم‌ها هستند که می‌توانند او را از این دغدغه‌رهای بی‌بخشد.

خوش آن نگاه که رفع حیا تواند کرد نگاه را به نگاه آشنا تواند کرد
 خوش آن نگاه که در آشنایی اول شروع در سخن مدعا تواند کرد
 (وحشی بافقی، ۱۳۶۶: ۵۳)

زیرا اگر عشق آن‌ها، از دل نشأت گرفته باشد، خود را در آینه چشم‌ها نمایان می‌سازد. چشم‌ها با نگاه‌های گویایی که از خود ساطع می‌کنند، راز دل او را به راحتی در خود منعکس می‌کنند، طوری که حتی پرده شرم و حیا نیز نمی‌تواند مانع از این صراحت بیان شود:

چو شدم شیفته روی تو، از شرم مرا بر لب آوردن آن شیفتگی بود گران...
 من فرو مانده در اندیشه که ناگاه نگاه جست از گوشه چشم من و آمد به میان
 دردمی با تو بگفت آنچه مرا در دل بود کرد دشوارترین کار به زودی آسان
 تو به پاسخ نگیی کردی و در چشم زدن گفتنی گفته شد و بسته شد آنگه پیمان
 (رعدی، ۱۳۶۴: ۱۳-۱۴)

ارتباط عاشقان واقعی با یکدیگر، در بیشتر مواقع، با همین نگاه صورت می‌گیرد؛ بدون اینکه کلامی در بین آن‌ها ردّ و بدل شود یا صدایی از آن‌ها به گوش کسی برسد:

... شبی در کوچه‌ای دور - از آن شب‌ها که نور آبی ماه/ زمین و آسمان را رنگ می‌کرد/ از آن مهتاب شب‌های بهاری/ که
 عطر گل فضا را تنگ می‌کرد/ در آن‌جا، در خم آن کوچه دور - نگاهم با نگاهش آشنا شد/ به یک دم آنچه در دل بود، گفتیم/
 سپس چشمان ما از هم جدا شد... (نادرپور، ۱۳۸۲: ۲۱۲)

زبانی که درک و باور آن گاهی برای افراد معمولی بسیار مشکل می‌باشد:

زبان گوشه چشمش به من پیوسته در حرف است ولی قیاض جز من کس نمی‌فهمد زبانش را
 (قیاض لاهیجی، ۱۳۷۲: ۲۸۷)
 بیا که نرگس ساقی بشارتی دارد سر نیاز صراحی اشارتی دارد
 بهر زبان که بود حرف عشق باشد نیک سخن بفهم که هر کس عبارتی دارد
 (اهلی، ۱۳۶۹: ۲۳۶)

اظهار عشق اصلاً نیازی به اعتراف زبانی ندارد؛ چرا که نگاه، همیشه، صادقانه‌ترین حرف‌ها را، به ساده‌ترین زبان، بیان می‌کند:

اظهار عشق را به زبان احتیاج نیست چندان که شد ننگه به ننگه آشنا بس است
 (صائب، ۱۳۷۱: ۲/ ۸۹۷)

... تو ببر سوی او پیام مرا، گو تو ای تلخ کرده کام مرا/ گاه گاهی ز لطف شادم کن/ من به یاد توام، تو یادم کن/ یا چو او را
 ببینی ای گل من!/ نگهش کن فقط، مگوی سخن/ که خموشی زبان راز بود،/ عشق از گفته بی‌نیاز بود ... (ژاله اصفهانی، ۱۳۸۴:
 ۱۱۱ - ۱۱۲)

عشاق با نگاه‌های عمیق و پرمفهوم خود می‌توانند مثل زبان سخن، سکوت را هم به هم بزنند:

... ما بی‌صدا مطالعه می‌کردیم/ اما کتاب را که ورق می‌زدیم/ تنها/ گاهی به هم نگاهی/ ناگاه، انگشت‌های «هیس» / ما را از
 هر طرف نشانه گرفتند/ انگار/ غوغای چشم‌های من و تو/ سکوت را/ در آن کتابخانه رعایت نکرده بودند (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸).
 آن‌ها همچنین در جایی که نامحرمی در میان باشد، بدون هیچ مشکلی، با همین زبان ارتباط خود را باهم حفظ می‌کنند؛ این
 از معجزه‌های عشق است که نگاه‌ها را گویا و زبان‌ها را گنگ می‌کند:

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست تا اشارات نظر نامهرسان من و توست
 گوش کن بالب خاموش سخن می‌گویم پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست
 (ابتهاج، ۱۳۷۸: ۵۳)

از آنجایی که چشم هر انسانی نسبت به فعالیت‌های ذهنی او، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهد، از همین رو بازتاب افکار درونی افراد در چشم آن‌ها قابل مشاهده است. شاعران نیز چشم را مهم‌ترین عامل افشای راز معرفی کرده‌اند، چنان‌که ایرج میرزا می‌گوید:

من از زبان خویش ندارم شکایتی چشم است بیشتر که بود کشف راز کن
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۷۱)

زبان هر چقدر هم خاموش و بی‌صدا باشد، باز این چشم‌ها مثل آینه، اسرار را هویدا می‌کنند. با وجود تمام تلاشی که عاشق برای پنهان کردن راز عشق خود می‌کند، چشم‌های او با صدای بلند، راز او را فریاد می‌زنند:

راز مخموری دیدار نهران نتوان داشت صد زبان در مژه دارد لب غمّاز نگاه
(بیدل، ۱۳۷۶، ۲: ۷۶۹)

وان راز که در حیا نهران بود از طرز نگاه ما عیان بود
(اشتری، ۱۳۴۴: ۱۲۵)

گاهی این افشاگری از راه اشک چشم‌ها اتفاق می‌افتد، گویی اشک‌ها با جاری شدن از چشم، اسرار درون را نیز با خود به بیرون می‌آورند:

عاشق بیچاره راز خویش می‌پوشد، ولی راز دل پیدا ز چشم اشکبارش میشود
(اوحدی، ۱۳۷۵: ۳۲۵)

سرّ سودای تو در سینه بماندی پنهان چشم تردامن اگر فاش نکردی رازم
(حافظ، ۱۳۸۵: ۶۶۰)

در بسیاری از اشعار عاشقانه‌ای که در ادبیات ما وجود دارد، نخستین و نیز مهم‌ترین عامل عاشق شدن را، نگاه و چشم معشوق معرفی کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت نقطه عطف دلبری، در وهله اول همین ارتباط چشمی است که میان دو نفر اتفاق می‌افتد: ... کوه با نخستین سنگ آغاز می‌شود/ و انسان با نخستین درد/ در من زندانی ستم‌گری بود/ که به آواز زنجیرش خو نمی‌کرد/

در عشق تو بنالم از چشم خویشتن کاین چشم من فکند مرا در بلای تو
(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۶۷۹)

چشم گویاست گرفتاری ما را باعث بر رخ و زلف و خال گرفتار نه‌ایم
(صائب، ۱۳۶۸: ۵: ۲۷۴۶)

من با نخستین نگاه تو آغاز شدم. ... (شاملو، ۱۳۸۷: ۵۹۶)

البته دلبری کار هر چشمی نیست:

دل از دستی به در بردن نباشد کار هر چشمی نگاه پرتصرف غمزه پرکار می‌خواهد
(وحشی، ۱۳۶۶: ۸۷)

و هر نگاهی هم نمی‌تواند رنگ عشق داشته باشد:

هر نگاهی محرم رنگ لطیف عشق نیست پرده‌ای از اشک بر رخسار می‌باید کشید
(صائب، ۱۳۶۶: ۳: ۱۳۴۷)

حضرت علی علیه السلام هم در حدیثی پدیداری عشق‌های سوزان را از نگاه می‌داند: «كَمْ مِنْ صَبَابَةٍ أُكْتَسِبَتْ مِنْ لَحْظَةٍ : بسا، عشق سوزانی که از نگاهی پدید آید.» (علی علیه السلام: ۱۳۷۷: ۲: ۴۸۱) بنابراین می‌توان گفت، نگاه، هم چون خطبه‌خوانی دل‌های عشاق را به نکاح هم درمی‌آورد و میان آن‌ها پیمان ناگسستنی عشق می‌بندد؛ پیمانی که مهر و امضای آن از جوهر محبتی است که در دل‌های آن‌ها حاکم می‌باشد.

پیوندهای فرزندان و والدین

اولین ارتباطی که میان مادر و فرزند برقرار می‌شود، ارتباط چشمی آن‌هاست. مادر با نگاهش محبت و علاقه خود را به نوزادی که هنوز آشنا به محیط اطرافش نیست القا می‌کند، و با این کار احساس امنیت و آرامش را در او ایجاد می‌کند. معنای واقعی عشق را باید در نگاه مادر جست. اگر به آن سوی چشمان یک مادر خیره شویم، درمی‌یابیم که در پشت نگاه‌های آرام و مهربان او، همیشه نگرانی و دلهره خاصی پنهان است؛ نگرانی از اینکه مبادا فرزندش راه کج برود؛ مبادا دچار مشکلی شود، مبادا... لزومی ندارد که مادر احساسات خود را به زبان بیاورد، نگاه او برای فرزندانش همیشه گویاست - البته اگر به آن توجه شود -، محبت، شادی، ناراحتی، نگرانی، رنج و شکایت یک مادر نسبت به فرزندانش، در نگاه‌های او موج می‌زند. شاعران هم به این ارتباط بی‌توجه نبوده و به برخی از این مفاهیم اشاراتی کرده‌اند:

رنج

مادر سال‌ها بدون هیچ توقعی، تمام محبت خود را نثار فرزندانش می‌کند و در مقابل نامهربانی‌ها و حرمت‌شکنی‌های آن‌ها صبوری می‌کند و گله و شکایتی بر زبانش جاری نمی‌کند. وقتی که مادر دم بر نمی‌آورد، فرزندان او باید برای شنیدن صدای دل مادر، گوش به فریادهای نگاه او بسپارند. زیرا تنها چشم‌های او هستند که می‌توانند گویای گله و شکایتی باشند که او آن‌ها را در دل خود پنهان می‌کند:

مادر نگاه خسته و تاریکت با من هزار گونه سخن دارد
با صد هزار زبان به گوش دلم گوید رنجی که خاطر تو ز من دارد
(شریعتی، ۱۳۸۰: ۱۹۸)

ملامت

یک مادر می‌تواند با نگاه خود فرزندش را سرزنش کند و نارضایتی خود را از رفتارهای نادرست او به او بفهماند، نگاهی که در بیشتر مواقع، تأثیرگذارتر از زبان گفتار عمل می‌کند:

هر شب که در به روی من آهسته وا کنی در چشم خوابناک تو خوانم ملامت
گویی به من باز چه دیر آمدی، چه دیر بس کن خدای را، که تبه شد سلامت!...
...تا کی بدین امید که ره در دلم بری بندی نگاه خود به نگاه خموش من؟
تا کی همین که حلقه به در آشنا کنم آهنگ گام‌های تو آید به گوش من؟
(نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۸۸)

نگرانی

نگرانی‌های مادر برای فرزندان خود همیشگی است. گویی با تولد کودکش این احساس هم در درون او متولد می‌شود و با تمام وجودش عجین می‌گردد:

آسودگی از محن ندارد مادر آسایش جان و تن ندارد مادر
دارد غم و اندوه جگرگوشه خویش ورنه غم خویشان ندارد مادر
(معیری، ۱۳۸۴: ۲۴۴)

این نگرانی‌ها را فرزندان او می‌توانند در چشمان او بخوانند. سهیلی در شعری زیبا با عنوان «دختر زشت»، درد دل‌های یک دختر نازیبا را با خدای خود به تصویر می‌کشد، این دختر در میان این درد دل‌های خود حرف از نگرانی و ناراحتی مادر خود می‌زند. او هیچ‌گاه این نگرانی‌ها را از زبان مادر نمی‌شنود، بلکه آن‌ها را از کتاب چشمان او می‌خواند:

... به هر کجا هم‌گنانم حلقه بستند - نگینش دختری ناز آفرین بود
 ز شرم روی نازیبا در آن جمع - سر من لحظه‌ها در آستین بود
 چو مادر بیندم در خلوت غم - ز راه مهربانی مینوازد
 ولی چشم غم‌آلودش گواهد است که در اندوه دختر می‌گدازد ...
 (سهیلی، ۱۳۷۱: ۸۰-۸۱)

وصیت و نصیحت

پدر و مادر در همه حال دغدغه فرزندان خود را دارند، حتی زمانی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. سهیلی در شعری بسیار تأثیر برانگیز، روزهای پایانی زندگی پدر خود را به تصویر می‌کشد که به علت بیماری، زبان او از سخن گفتن باز ایستاده بود و برای تفهیم منظور خود به اطرافیان از زبان نگاه استفاده می‌کرد. این پدر با زبان نگاه فرزندان خود را نصیحت و وصیت می‌کرد:

... پدرم لحظه‌های آخر عمر ننگه خویش در نگاهم دوخت
 بمن آن دیدگان مرگ‌زده بیکی لحظه، صد سخن آموخت
 نگهش مات بود و گویا بود.
 واپسین لحظه با نگاهی گفت: وای، عفریت مرگ، پیدا شد
 آه ... بدرود، ای پسر، بدرود! دور، دور جدایی ما شد
 ای پسر جان! پدر ز دست تو رفت.
 ننگه بی‌فروغ او می‌گفت: نور چشمان من، خداحافظ
 واپسین لحظه‌های دیدار است پسر! جان من! خداحافظ
 تو بمان زندگی برای تو باد...

(سهیلی، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۷)

تنها دلیل گویایی چشمان پدر و مادر و فرزندان برای هم، محبتی است که در دل آن‌ها وجود دارد، ولی وقتی که این محبت از دل‌ها برداشته شود، دیگر زبان نگاه آن‌ها هم برای یکدیگر نامفهوم خواهد بود. گویی این محبت میان آن‌ها به عنوان مترجم زبان نگاه عمل می‌کند و هر چه قدر این محبت کم‌رنگ‌تر می‌شود، به همان میزان، فهم و درک زبان نگاه هم مشکل می‌گردد.

ترجیح و برتری زبان نگاه بر زبان گفتار

گاهی چشم‌های ساکت و خاموش با نگاه‌های عمیق و پرمفهوم، در عرصه سخن چنان میدان‌داری می‌کنند که دیگر مجالی برای خودنمایی زبان گفتار باقی نمی‌گذارند:

گرم مجال نگاهی بود زمان چه کنم حکایتی که ننگه می‌کند زبان نکند
 (وحشی، ۱۳۶۶: ۹۱)
 نیست با گفتار لب، کیفیت گفتار چشم خوشترست از لعل گویا، چشم گویایی مرا
 (صائب، ۱۳۶۴: ۱: ۹۱)

نگاه‌ها چه ظالمانه جای کلمات را گرفته‌اند / سکوت چقدر جای صدا را! / هنوز نگفته‌ام دوست دارم / نگاهم اما به عریبه
گفت / عریبه‌ای که نرگس حافظ را پژمرده کرد. / هنوز نگفته‌ای دوست دارم / سکوت اما بارانی شد / و دل صنوبری خشکم
را خرم کرد / در این تابوت آواره، سروی به شکل آدمی بود. / سروی مرده در خشکسال مهر / از مژگان میترائی تو آفتابی
جاری شد / مرده بیدار شد و تابوت را شکست / و شلنگ‌انداز خیابان‌ها را باغ سرو کرد. / سکوت چه قدر جای صداها را
می‌گیرد هنوز / نگاه چه ظالمانه جای کلمه را! / این تقدیر دیدار بی‌گاه ما نیست / - از تمامی تاریخ پیرس! (آتشی، ۱۳۸۶: ۲:
۱۳۸۲-۱۳۸۳)

دیدگان تو در قاب اندوه / سرد و خاموش / خفته بودند / زودتر از تو ناگفته‌ها را / با زبان نگه گفته بودند ... (فرخزاد، ۱۳۸۳:
۱۸۹)

وقتی چشم‌ها وارد میدان می‌شوند، دیگر نیازی نیست تا برای القای منظور خود دنبال کلمات خاصی باشیم و لب‌ها و ذهن
خود را برای آن درگیر کنیم:

من بنده نگه که به سد شرح و بسط گفت / حرف عنایتی که تبسم، نگفته خواست
از نوک غمزه سفته شد و خوب سفته شد / درهای راز هم که نگاهش نسفته خواست
(وحشی بافقی، ۱۳۶۶: ۲۰)

ای که از چشم سخنگویت چو برخیزد نگاه / فاش میگوید که تفسیر زبانها هیچ نیست
(رعدی، ۱۳۶۴: ۴۷۰)

این میدان‌داری بیشتر در روابط عاطفی و عاشقانه صورت می‌گیرد. زیرا جایگاه عاطفه و احساس در دل انسان است و
چشم‌ها هم که آینه دل هستند، از دل خبر می‌آورند.

دیده‌ی رمز‌آشنایان از زبان گویاترست / از «سخن» باشد «نگاهم» ترجمان دیگری
(سهیلی، ۱۳۷۱: ۱۳۲)

اغلب در میان عشاق حرف‌هایی است که زبان از بیان آن‌ها اظهار عجز می‌کند و به قول وحشی بافقی این سخنان در حوصله
کلام نمی‌گنجند:

روی در روی و نگه در نگه و چشم به چشم / حرف ما و تو چه محتاج زبان است امروز
شرح رازی که میان من و او خواهد بود / بیش از حوصله نطق و بیان است امروز
(وحشی بافقی، ۱۳۶۶: ۹۵)

چون زبان عاجز آیدت ز کلام / نگه از دیده سیاه کنی
رازهای نمان مستی و عاشقی / آشکارا به یک نگاه کنی
لب ببند از سخن که می‌ترسم / گاه گفتار اشتباه کنی!
کی زبان تو این توان دارد؟ / چشم مست تو صد زبان دارد
(بهیانی، ۱۳۷۷: ۹۴)

وقتی که عاشق با کلام نمی‌تواند صداقت حرف خود را به معشوق القا کند، تنها شاهدش را به میدان می‌آورد. تنها گواه او
چشمان او هستند که زبانی بسیار رساتر از زبان گفتار دارند:

تو خود مرا چه کنی لیک چشم را فرمای
 تورنجه‌ای ز من و میل من ولی چه کنم
 گرم مجال نگاهی بود زمان چه کنم
 که آن نگه که تو کردی زمان زمان نکند
 بگو که ناز توام دست در میان نکند
 حکایتی که نگه می‌کند زبان نکند
 (وحشی، ۱۳۶۶: ۹۱)

گر زبانم را نمی‌فهمی، نگاهم را به بین
 گر نمیدانی که روزم با غمت چون بگذرد
 جز وفا هرگز نکردم، گر خطا پنداشتی
 چهر دردآلود و چشم بیگناهم را به بین
 یکشب اینجباباش و تاصبح اشک و آهم را به بین...
 پیش رویت دیده‌گان عذرخواهم را به بین
 (اشتری، ۱۳۴۴: ۲۶)

عشاق همیشه این زبان را بر زبان گفتار ترجیح می‌دهند، چون با استفاده از این زبان، موانعی مثل شرم و حیا و وجود افراد نامحرم، نمی‌تواند ارتباط آن‌ها را از هم بگسلد. به خاطر همین ویژگی‌ها است که صائب فهم زبان نگاه را برای خود یک امتیاز می‌داند. البته باید گفت از میان شاعران پارسی‌گوی، صائب بیش از همه به مسئله برتری زبان نگاه از زبان گفتار اشاره کرده است و این نشان از فهم و درک عمیق او از زبان نگاه می‌باشد.

از برترین مزیت‌های زبان نگاه، این است که در تمام دنیا واژه‌نامه‌ای یکسان دارد و فهمیدن آن نیازمند یادگیری لغت‌ها و کلمات خاصی نیست. اگر مفهوم مورد نظر از دل برخاسته باشد، بی‌گمان خود را در آینه چشم‌ها نمایان می‌سازد، زیرا چنانچه گفته می‌شود: «آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند». اصل برتری زبان نگاه از زبان گفتار هم همین است؛ این که نگاه با دل در ارتباط است اما زبان گفتار چنین مزیتی ندارد. با به کارگیری این زبان به مرور دروغ و ریا نیز جای خود را به صداقت و راستی در روابط میان انسان‌ها می‌دهد.

نتیجه‌گیری

از آنجایی که امروزه توجه به رفتارهای غیرکلامی در کنار ارتباطات کلامی از اهمیت بسیاری برخوردار است، روانشناسان به این جنبه از روابط بشری از جمله تأثیر زبان نگاه و فهم آن در ارتباطات توجه خاصی از خود نشان داده‌اند و به بررسی و تحلیل آن پرداخته‌اند. در واقع این بررسی و تحلیل، یک پژوهش تقریباً نو پا برای تحقیقات آن‌ها می‌باشد. ولی با کمی تفحص در میان اشعار شاعران در می‌یابیم شاعران بسیار پیش‌تر از روانشناسان اهمیت این موضوع را درک کرده‌اند. بر اساس بررسی‌ها، این زبان از همان اوان شکل‌گیری اشعار عاشقانه و عارفانه هم چون زبان گفتار به عنوان یک زبان رسمی در میان شاعران جا افتاده است، با این تفاوت که روانشناسان ساختار دستوری این زبان را با دقت مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند و برای آن اصول و قواعدی را پایه‌ریزی کرده‌اند، ولی آن‌چه از اشعار شاعران برمی‌آید، تنها تعدادی اصول کلی درباره این زبان می‌باشد. البته نوع و میزان اعتقاد شاعران به این جنبه از رسالت چشم، در دوره‌های مختلف، متفاوت است و به جرأت می‌توان گفت، به مرور زمان این مفهوم در میان اشعار فارسی، با رنگ بیشتری خود را نمایان می‌سازد، به طوری که در اشعار دوره معاصر این پررنگی را به صورت بسیار محسوسی می‌توان درک کرد.

بسیاری از توانمندی‌های چشم و نگاه که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد، تقریباً برای همه ما واضح و روشن است، ولی این‌ها از جمله دانسته‌هایی هستند که در گوشه‌ای از ذهن ما خاک غفلت و فراموشی بر روی آن‌ها نشسته و نیاز به یادآوری دوباره دارند؛ دانسته‌هایی که اگر به آن‌ها توجه شود، بسیاری از روابط اجتماعی و عاطفی انسان‌ها شکل دیگری به خود می‌گیرند. رابطه‌ها صمیمی‌تر و حرف‌ها صادقانه‌تر می‌شوند و به موازات آن، مجادله، دروغ، ریاکاری و بسیاری از صفات منفی دیگر،

کمرنگ‌تر می‌گردند. در چنین شرایطی می‌توان امید روزگاری را داشت که رعدی در قصیده «نگاه» خود آرزوی آن را کرده است؛ امید به رسیدن روزگاری که «نگاه» بر تخت «سخن» بنشیند و روزی که بتوانیم تصویر قلب انسان‌ها را بر روی آینه چشم آن‌ها ببینیم، روزی که واژه‌هایی چون ریا و دروغ از ذهن‌ها پاک گردند و زندگی‌ها فقط بر پایه صداقت و راستی استوار گردند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آتشی، منوچهر، (۱۳۸۴)، **مجموعه اشعار** (دوره ۲ جلدی)، تهران: نگاه.
۳. ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۸۹)، **آینه در آینه** (برگزیده شعر)، به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر چشمه، چ. بیست و دوم
۴. _____، (۱۳۷۸)، **سیاه مشق**، تهران: نشر کارنامه، چ. دوم (متن جدید)، (این کتاب شامل سیاه مشق ۱، ۲، ۳، ۴ و ۸ شعر جدید است)
۵. اشتری، علی، (۱۳۴۴)، **دیوان علی اشتری «فرهاد»**، تهران: کتابفروشی خیام.
۶. امیرمعزی، محمدبن عبدالملک، (۱۳۸۵)، **کلیات دیوان امیرمعزی نیشابوری**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، تهران: زوآر.
۷. امین‌پور، فیصر، (۱۳۸۷)، **مجموعه اشعار**، تهران: مروارید
۸. اوحدی، رکن‌الدین، (۱۳۷۵) **کلیات اوحدی اصفهانی** (اوحدی مراغی)، به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر، چ. دوم
۹. اهلی شیرازی، محمد، (۱۳۶۹)، **کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی**، تصحیح و مقدمه حامد ربّانی، تهران: کتابخانه سنایی، چ. دوم.
۱۰. ایرج میرزا، (۱۳۵۳)، **تحقیق در احوال و افکار و اشعار ایرج میرزا**، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران: اندیشه، چ. سوم
۱۱. بهبهانی، سیمین، (۱۳۷۷)، **مجموعه اشعار (جای پا تا آزادی)**، [بی. جا]: نیلوفر.
۱۲. بیدل، مولانا ابوالعالی عبدالقادر، (۱۳۷۶)، **کلیات بیدل** (دوره سه جلدی)، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران: الهام.
۱۳. پیز، آلن، (۱۳۸۹)، **زبان بدن (راهنمایی تعبیر حرکات بدن)**، ترجمه سعیده لرپری زنگنه، تهران: جانان، چ. هفتم
۱۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۵)، **دیوان حافظ**، تدوین و تصحیح رشید عیوضی، تهران: امیرکبیر، چ. دوم، (با ویرایش جدید).
۱۵. خجندی، شیخ کمال، (۱۳۷۵)، **دیوان کمال خجندی**، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، با مقدمه علی اصغر شعر دوست، ناشر: مجمع بزرگداشت شیخ کمال خجندی.
۱۶. خواجوی کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی، (۱۳۶۹)، **دیوان اشعار خواجوی کرمانی**، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ، چ. دوم (برای انتشارات پازنگ چاپ اول).
۱۷. رحماندوست، مصطفی، (۱۳۸۰)، **موسیقی باد**، تهران: مدرسه، چ. سوم
۱۸. رعدی آذرخشی، غلامعلی، (۱۳۶۴)، **نگاه (مجموعه‌ای از اشعار)**، تهران: نشر گفتار.
۱۹. ژاله اصفهانی، (۱۳۸۴) **مجموعه اشعار** (دفتر اول)، تهران: نگاه.
۲۰. سهیلی، مهدی، (۱۳۷۱)، **اشک مهتاب**، تهران: کتابخانه سنایی، چ. هجدهم
۲۱. _____، (۱۳۷۱)، **لحظه‌ها و صحنه‌ها**، تهران: پویک، چ. پنجم
۲۲. شاملو، احمد، (۱۳۸۷)، **مجموعه آثار** (دفتر یکم: شعرها)، تهران: نگاه، چ. هشتم

۲۳. شریعتی، علی، (۱۳۸۳)، **مجموعه اشعار و نثرهای شاعرانه دکتر شریعتی (دفترهای سبز)**، به کوشش محمدرضا حاج-بابایی، تهران: نگاه امروز، چ. پنجم
۲۴. صائب تبریزی، محمد علی، (دوره شش جلدی: ۱۳۶۴، جلد دوم: چ. دوم، ۱۳۷۱، جلد سوم، ۱۳۶۶، جلد چهارم، ۱۳۶۷، جلد پنجم: چ. اول، ۱۳۶۸، جلد ششم، ۱۳۷۰)، **دیوان صائب**، به کوشش محمد قهرمان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۲۵. علی بن ابی طالب، (۱۳۷۷)، **غررالحکم و دررالکلم آمدی** (دوره دو جلدی)، ترجمه و تحقیق رسول محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. قیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، (۱۳۷۲)، **دیوان قیاض لاهیجی**، به کوشش امیر بانو کریمی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۷. فرخزاد، فروغ، (۱۳۸۳)، **دیوان کامل اشعار فروغ فرخزاد**، با مقدمه شجاع‌الدین شفا، تهران: مرز فکر: افکار روز.
۲۸. قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم، (۱۳۶۶)، **دیوان قائم مقام فراهانی**، تصحیح، حواشی و فهرست‌ها از سید بدرالدین یغمائی، [بی. جا]: شرق.
۲۹. لاهوری، اقبال، (۱۳۷۳)، **کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری**، با مقدمه احمد سروش، تهران: سنایی، چ. ششم
۳۰. معیری، محمدحسین، (۱۳۸۴)، **دیوان رهی معیری**، تهران: شقایق، چ. دوم
۳۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، (۱۳۸۲)، **مثنوی معنوی**، به تصحیح رینولد - ا. نیکلسون، تهران: هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)
۳۲. نادرپور، نادر، (۱۳۸۲)، **مجموعه اشعار نادر نادرپور**، با نظارت پوپک نادرپور، تهران: نگاه، چ. دوم
۳۳. وحشی بافقی، شمس‌الدین، (۱۳۶۶)، **دیوان وحشی بافقی**، ویراسته حسین نخعی، تهران: امیرکبیر، چ. هفتم
- مقاله‌ها**
۱. زمردیان، رضا، (زمستان ۱۳۴۹)، «زبان و پیدایش آن»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد**، ش. ۲۴، صص. ۷۶۳-۷۵۱
- منابع اینترنتی**
۱. ertebati.blogfa.com/cat-30.aspx
۲. قهرمان، روزبه، (۱۳۹۰)، **ناشنوایان از نگاه شاعران ایران** (ناشنوایی در ادبیات فارسی)، به کوشش اباذر نصر اصفهانی، قم، دفتر نشر معلولین، صص. ۳۰-۶۵، (www.handicapcenter.com/?p=1894)



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار